



«مَدَه از خاطرِ رندان طلب ای دلِ اورنه

کارصَبَسْت، مبادا که خطایی بکنیم»

(حافظ)

هر چند، چنان که زنده یاد دکتر احمدعلی رجائی بخارائی گفته، «نحوه انتخاب کلمات، طرز تلفیق جملات و زیبایی و ابهام بسیاری از تشبیهات، حالتی به اشعار حافظ داده است که اکثر مردم، بی آن که مراد گوینده و مفهوم واقعی شعر را درک کنند، به همان کشف ظاهری سرمست می شوند و عبارات را بر وفق نیت و مقصود خویش تأویل و تفسیر می کنند»^(۱)، همواره آن اقلیت که بدین گونه بسنده گری خرسند نبودند، باعث تأمل و تعمق و تفرس در دقائق و حقائق و باریکیهای شعر حافظ بوده اند و بر شعله بحث و اختلاف بر سر تک تک واژگان و تعبیر لسان الغیب و ناهمسانیهای دستنوشتهای دیوان او، هیمة افزوده اند. ایشان را دل نداده تا برای روشنگری «نکال شب که کند در قفح سیاهی مشک» مشغله ای نیفرزند و در چون و چندی «آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند» درنگی نکنند و بارها در دیگرسانی موجود دستنوشتهها در ضبط «قصه» و «مُصله» در نیاویزند؛ و تا این مردمان هستند و حساسیت آنان باقی است، طومار اظهار نظرهای تازه و دوباره در عرصه تصحیح دیوان خواجه در نور دیده نخواهد شد.

دیوان حافظ به کوشش هاشم جاوید (و) بهاءالدین خرمشاهی نیز حلقه ای است از سلسله نمودهای همین حساسیتها و درنگ ورزیهای متن پژوهانه.

استاد بهاءالدین خرمشاهی - که از سالها پیش بدیشان ارادت می ورزم - از حافظ شناسان کامیاب این مرز و بوم اند و حافظ نامه و ذهن و زبان حافظ و چارده روایت و تکنگاشت حافظ ایشان بی تردید از برجسته ترین آثار حافظ پژوهی سی ساله اخیر به شمار می رود^(۲).

آقای هاشم جاوید هم، چنان که از حافظ جاوید ایشان - که مجموعه ای از تأملات و داوریهایی ضبطی و معنائی در دیوان، خواجه است - پیداست^(۳)، با اشعار حافظ از منظر متن شناسی و حساسیتهای مُصَحَّحانه و شارحانه اُنسی دراز داشته اند و در کنار فضیلت

شاعری^(۴)، فضل پژوهندگی را نیز دارا هستند. این تصحیح تازه دیوان حافظ را شاید به نوعی بتوان حاصل عمر حافظ پژوهانه این دو محقق باریک بین قلمداد کرد و گویا از همین حیث است که ایشان بی غرقه شدن در واخوانش و گزارش نسخه و نسخه بدل - که به جای خویش کاری است درست و ناگزیر - به زمینه ای آشنا تر، یعنی سنجش هفت تصحیح در خور اعتنای دیوان، پرداخته اند؛ و از یک سو مجال برای نمایش مهمترین ناهمراهیهای حافظ شناسان بزرگ در قرائت این دیوان شریف - از خلال آن هفت تصحیح - فراهم آورده اند، و از دیگر سو قرائت مختار خویش را از دیوان حافظ فرا نموده اند. هفت تصحیح مبنای این پژوهش، عبارتند از:

- ۱) تصحیح بلند آوازه علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی.
 - ۲) تصحیح آقایان دکتر اکبر بهروز و دکتر رشید عیوضی (چاپ یکم، تبریز، ۱۳۵۶ ه. ش).
 - ۳) تصحیح استاد زنده یاد پرویز نائل خانلری (چاپ یکم، ۱۳۶۱ ه. ش).
 - ۴) تصحیح آقای دکتر سلیم نیساری (چاپ یکم، ۱۳۷۱ ه. ش).
 - ۵) تصحیح آقای جلالی نائینی و زنده یاد نورانی وصال (چاپ یکم، انتشارات سخن، ۱۳۷۲ ه. ش).
 - ۶) تصحیح آقای امیر هوشنگ ابتهاج، متخلص به «سایه» (چاپ یکم، ۱۳۷۳ ه. ش).
 - ۷) تصحیح آقای بهاءالدین خرمشاهی - بر بنیاد دستنوشته خلخالی (چاپ یکم، ۱۳۷۳ ه. ش).
- آقایان خرمشاهی و جاوید، بر اساس نگرشی که به تصحیح نخست (یعنی غنی - قزوینی) داشته اند - و ما بدان خواهیم پرداخت - آن را «اساس» قرار داده و دیگر چاپها را با آن سنجیده اند. سپس - آنگونه که از توضیحشان درباره روش پژوهش و همچنین، خود کار بر می آید - کمتر با تکیه بر نسخه شناسی و دلائل و قرائن روایتی و بیشتر با اعتماد به پُرسمانهای بلاغی، معنائی و محتوایی و به دیگر سخن، قرائن روایتی، گاه ضبطی را از نسخه بدلهای برگزیده و به متن برده و ضبط قزوینی - غنی (= اساس) را به حاشیه برده اند. این که پژوهندگان محترم، آقایان جاوید و خرمشاهی، نوشته اند: «ما در این قرائت گزینی استدلالی و انتقادی هم به نقل بها داده ایم و هم به عقل، هم به روایت و هم به درایت» (ص هجده)، اگر چه درستست، نباید مایه این پندار شود که ایشان تفرس و ژرف راوی در

پُرسمانهای درایتی را همسنگ روایتی گرفته اند، چه باریک بینی و خرده پژوهی در نسخه شناسی اثری چون دیوان حافظ دامنه ای فراخ دارد و کاری باریک و طاقت سوزست، و از بُن، این پژوهش (= تصحیح جاوید - خرمشاهی) در خواه چنین پهنا رویها و عرصه پیمائیها نیست، بلکه بیشتر به «قرائت گزینی انتقادی» (همان ص) و جنبه درایتی بها داده است.

آقایان خرمشاهی و جاوید، در پیشگفتار تصحیحشان بتفصیلی نیشی^(۵) روش تصحیح و پژوهش خود را توضیح داده اند و این تفصیل - که نشان دهنده درک روشن و صحیح مصححان از ظرافت و اهمیت روش در تصحیح دیوان خواجه است - بستر خوبی برای شناخت و ارزیابی آراء و منشی متن شناختی ایشان به دست داده است. به زعم بنده، یکی از پُرسمانهایی که عامه مصححان، ساده - و شاید بدیهی - انگاشته و بی اعتنای کافی از کنارش گذشته اند و بی عیار سنجی، اصلی از آن مُنتج کرده و به کار گرفته اند، این است که «آیا ضبط «مناسب تر» و «صحیح تر» و «منطقی تر» از لحاظ معنا و بلاغت، لزوماً «اصیل تر» است؟» مع الأسف غالباً بدون جستجوی ژرف برای یافتن پاسخ این پرسش، اصلی را به کار برده اند، بدین صورت که ضبطهای استوارتر و سازگارتر از جهت معنا و جمال شناسی و مانند آن را اصیل تر تلقی کرده و به متن برده اند.

این مطلب آن اندازه میان متن پژوهان و ناقدان ساده و روشن و انکارناپذیر تلقی شده که شاید کسی گمان نبرد بتوان در آن هیچ «ان قلت» و «قلت» افکند؛ ولی در واقع پشتوانه استدلالی نیرومندی ندارد.

در همین تصحیح تازه چند مورد از به کارگیریهای این اصل مورد مناقشه را بنگریم:

۱) در کنج دماغم مطلب جای نصیحت

کاین گوشه پر از زمزمه چنگ و ربابست

نسخ عیوضی - بهروز و خانلری و نیساری «کاین حجره» دارند و آقایان خرمشاهی و جاوید در حاشیه رقم زده اند: «گوشه» از آنجا که اصطلاح موسیقی هم هست و با زمزمه، چنگ و رباب ابهام تناسب دارد، بی شک بر حجره ترجیح دارد. (ص ۳۷).

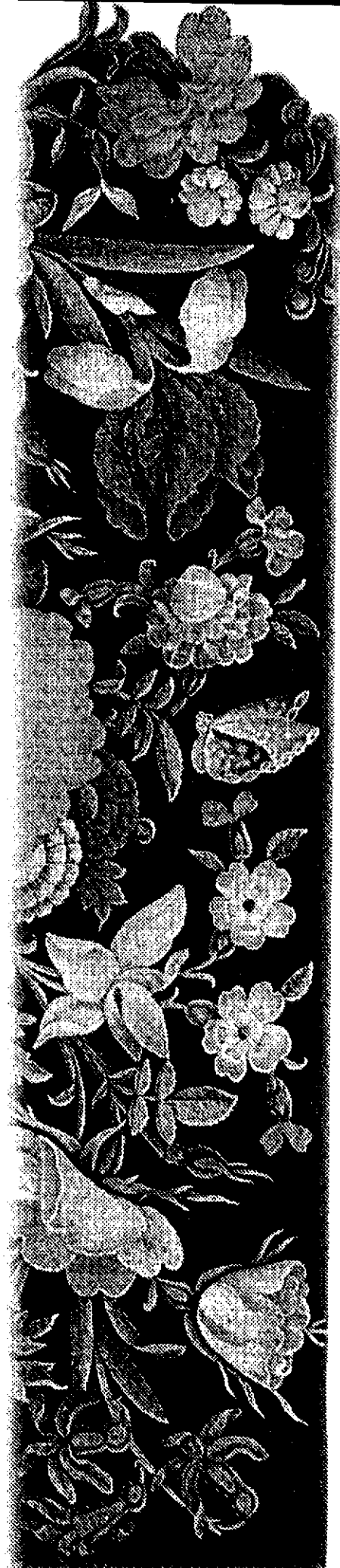
۲) مرنج حافظ و از دلبران حافظ مجوی

گناه باغ چه باشد چو این گیاه نرست

نسخ عیوضی - بهروز و خانلری و جلالی - نورانی، «این درخت» دارند و آقایان خرمشاهی و جاوید در حاشیه مرقوم فرموده اند: «... درخت با داشتن «خ»

گرشمه^s

جادو و طرح و روایتی دیگر



خوشاهنگ نیست. در ثانی «گیاه» با «گناه» جناس دارد.» (ص ۵۲).

۳) آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

نسخ عیوضی - بهروز و خانلری و نیساری و جلالی - نورانی و سایه «ناموس دیر» دارند و آقایان جاوید و خرمشاهی نوشته‌اند: «با وجود پشتوانه نقلی نیرومند که «ناموس» دارد، وجهی برای ترجیح آن به «ناقوس» به نظر نمی‌رسد. بلکه ناقوس با توجه به مراعات نظیرش با دیر و راهب و صلیب، انطباق است.» (ص ۸۵).

بفرض، اگر همه این صحیح‌تر و منطقی‌تر و «انسب» بودن‌ها، راست آیند، جای این پرسش باقی است که آیا تصرفات کاتبان گاهی نمی‌توانند واجد این شرایط باشند؟ و اساساً آیا علت دستبرد بعضی کاتبان به متن این نبوده که ضبطی «انسب» به خاطرشان می‌رسیده و می‌خواسته‌اند در جهت په گردانی صورت متن از آن بهره ببرند؟ دیگر به این مقوله نمی‌پردازیم که فی‌المثل در همان نمونه سوم چه وجه معقولی می‌یابیم برای آن که کاتبان ضبط خوش افتاده «ناقوس» را که در کنار دیر و صلیب و راهب کرشمه جاودانه می‌کند، دگر سازند و «ناموس» را که فاقد آن سازگاریهای ظاهری است به جای آن بنشانند.

ایضاح درباره همان مورد پیشگفته قلم فرسائی و صفحه پیمائی بسیار می‌خواهد؛ تا چه رسد به نکته بعدی در منطق تصرف کاتبان و...

در واقع، چنین اختلاف نگرشی در شیوه تصحیح، در کنار اختلاف نظرهای دیگری، چون پُرسمان کدامینگی نسخه اساس و...، دگر سانیهای بنیادینی در نتیجه کلی کار ویرایش و آرایش اثر می‌آفریند. شاید جدی‌ترین ساحت دگر اندیشی صاحب این قلم نسبت به آراء پژوهندگان ارجمند این ویراست، آقایان خرمشاهی و جاوید، موضوع برتری دستنوشته دیوان حافظ مورخ ۸۲۷ ه. ق.، مشهور به نسخه خلخال، باشد بر برخی از دیگر دستنوشته‌های قدیم و معتبر این کتاب.

تفصیل این انگاره ترجیح را استاد خرمشاهی پیشتر در مقدمه تصحیح تک نسخه‌ای شان (چاپ یکم) و همچنین در مقاله «حقیقت ستیزی مؤدبانه» (چاپ شده، نخست در نشر دانش، و سپس در در خاطره شط) باز گفته‌اند و این بنده نیز شمه‌ای از داوری و رأی خویش را درباره ترجیح برخی دستنوشته‌های دیگر بر نسخه خلخال - از جمله دستنوشته مورخ ۸۱۳ ه. ق.، محفوظ در ایا صوفیه، که به زعم من ترجیح مسلم بر

بیشترین دستنوشته‌ها، از جمله خلخال، دارد. در مقاله‌ای انتقادی که درباره چاپ تک نسخه‌ای ایشان نوشته، به حضورشان تقدیم کردم و در مقدمه چاپ دوم آن اثر مورد تشویق و نواخت استاد قرار گرفت، درج کرده است. این نوشتار، جایگاه مناسبی برای تفصیل و توضیح و درج دقائق آن اندیشه و نظر نیست، تنها از این حیث که آقایان خرمشاهی و جاوید در مقدمه دیوان مورد بحث ما (ص پنج و شش)، نوشته‌اند: «فی الواقع نسخه خطی دیوان حافظ مکتوب به سال ۸۲۷ ق. که به نام مالک و مصحح نخستین آن، شادروان عبدالرحیم خلخال، به خلخال معروف است و دو چاپ حروفی و یک چاپ عکسی از آن به عمل آمده است، از بسیاری از نسخه‌های خطی و قدیمتر همین دیوان از جمله نسخه مکتوب به سال ۸۱۳ ق و ۸۰۵ ق... و چندین و چند نسخه کهن و شناخته شده دیگر، روایت و درایتاً مضبوط‌تر و منقح‌تر یعنی اصیل‌تر و صحیح‌تر و کم غلط‌تر است» و علی‌الخصوص ازین رو اعتقاد یافته‌اند که «متن مصحح شادروان قزوینی - غنی، من حیث المجموع بر همه متون مصحح چاپی دیگر (جز بر متن سایه) برتری دارد و این قولی است که اکثریت قریب به اتفاق حافظ‌پژوهان، در این نیم قرن اخیر و بیشتر، برآنند» (ص هجده)، شایسته می‌دانم که عرض کنم: آنچه‌آن که از نقد روایتی - درایتی دستنوشته خلخال استفاده کرده‌ام، این دستنوشته را در میان دستنوشته‌های اقدم از نیمه سده نهم، دستنوشته متوسطی باید دانست با چند حسن و امتیاز؛ از جمله مرتب و نسبتاً کامل بودن.

توضیح این که برخی از این دسته دستنوشته‌ها - که همانا نسخ اقدم دیوان حافظ بشمار می‌روند - از لحاظ کمی نقصهای قابل توجهی دارند و از دیوان غزلیات حافظ - که با کم و زیاد، به توافقی نسبی محققان، حدود پانصد غزل دارد - غزل‌های بسیار و گاه افزون بر نصف دیوان را فاقدند؛ همچنین بعضاً از جمله دستنوشته ۸۱۳ ه. ق. محفوظ در ایا صوفیه - که بدان اشارت رفت - از لحاظ ترتیب و نظم غزل‌ها، کاستی و ضعف فراوان دارند و این همه به پندار راقم این سطور، قدری معلول آنست که در آن ایام، نسخ کامل و مرتب و منظم و متشکل دیوان حافظ، کمتر رواج یافته بوده است.

باری، دستنوشته خلخال از این منظر - و شاید به تعبیری فراخ دارانه، از دیدگاه کتاب آرائی - در میان نسخه‌های اقدم دیوان بسیار مقبول و ستودنی است و از قدیمترین نمودارهای ترتیب یافتگی و جمع اشعار

جویا جهانبخش

دیوان حافظ

به کوشش: هاشم جاوید - بهاء‌الدین خرمشاهی

نشر و پژوهش فرزانه

چاپ اول، ۱۳۷۸

خواجه است. در مقابل دستنوشته ۸۱۳ هـ. ق. محفوظ در ایا صوفیه از لحاظ قدمت ضبطها سخت در خور نگرش است و در برخی ضبطها که «دشوار»ی ویژه دارند یا به تعبیری وام کرده این کمترین از نظامی و سپس حافظ، «خلاف آمد عادت»^(۶) هستند، هم‌اوانی‌های قابل اعتنائی با برخی نسخ قدیم دیوان که از دستنوشته خلخالی به روزگارِ خواجه نزدیکترند، دارد. گمان می‌کنم افق جدیدی که مرحوم خانلری در برخی مقالات و تصحیح تک نسخه‌ای قدیمش از برخی غزلهای خواجه^(۷) پیش چشم حافظ پژوهان گشود و انتقاداتِ سودمند ولی سخت درایت مدار علامه فقیه سیدمحمد فرزاد و آنگاه پاسخ کمی تند خانلری را در پی داشت^(۸)، شناخت نسلی قدیم‌تر و مضبوط‌تر از دستنوشته‌های دیوان حافظ بود که زنده یاد استاد مینوی عقیده داشت شعر سخته‌تر و زیباتری از حافظ ارائه می‌کنند^(۹) و هر چه باشد، روایتشان متضمن نوعی خشونت بارز نسبت به روایتهای تلطیف شده‌ای است که در نسخه‌های مرحومان پُرمان و انجوی و جز ایشان خوانده‌ایم و حتی پسندیده. نه می‌خواهم و نه این مجال را می‌یابم که در اینجا از ترجیح ضبط «وصله / وصلت» بر «قصه» (در مصراع: شبی خوش است بدین وصله / وصلت / قصه‌اش دراز کنید)، و مانند آن، سخن بگویم^(۱۰)؛ ولی در یک نظر به نکته‌ای توجه می‌دهم و آن این است که چرا اکثر دستنوشته‌های اقدم حافظ‌گاهی در یک ضبط که بظاهر خشن و کم ملاحظت است یا به تعبیری مناقشه‌پذیر^(۱۱) «حافظانه نیست»، همداستان می‌شوند و یکباره صورت لطیف و بظاهر موجه آن ضبط از دستنوشته‌های متأخرتر سر در می‌آورد؟

در این باب سخن بسیارست و تنها در توضیح همین دقیقه می‌توان و باید مقاله‌ها نوشت و نباید این منطق استوار متن شناختی را از یاد برد که - با احراز شرایط معمول - ضبط دشوارتر برترست.

این از اصولی است که متن‌شناسان باریک بین بدان بها داده‌اند و آقای دکتر جلال خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه با قرائت شخصیشان از این اصل، مرعی داشته‌اند و پاره‌ای از روشنگریها پیرامون آن را در مباحثه قلمی آقای دکتر علی رواقی و ایشان بر سر تصحیح شاهنامه می‌توان دید.^(۱۲) این همان اصلی است که آقایان خرمشاهی و جاوید، روایتی از آن را، از مرحوم استاد دکتر عباس زریاب خوئی استفاده نموده و تلقی به قبول کرده‌اند؛ چنان که جایی نوشته‌اند: «... طبق یک اصل روش شناختی که شادروان استاد زریاب خوبی مطرح کرده‌اند، قابل انتظار است که کاتبان و رونویس‌کنندگان، کلمه مهجور و نامأنوس و دیرپاب را به مأنوس و مفهوم و زودپاب تبدیل کنند» (ص ۶۷) و همچنین جای دیگر: «طبق یک اصل مهم روش شناختی که شادروان عباس زریاب خوئی پیشنهاد کرده،

کاتبان، کلمات غریب یا مهجور یا قدیمتر را به کلمات مأنوس‌تر یا جدیدتر تبدیل می‌کنند» (ص ۱۴۲). چنان که از سابقه بحث در تصحیح متون فارسی و به ویژه شاهنامه معلومست، این منطق که مقبول مرحوم زریاب نیز افتاده، پیشینه‌مندتر از اینهاست و - که می‌دانند؟ - شاید از اصول مصححان عهدین در سده‌های میانه، و یا حتی قدیم‌تر باشد. بر این منطق، مزید می‌توان کرد که ای بسا کاتبان با سواد و باذوق، ضبطهای «ارجح» را به جای «ارجح» و «ارجح» را به جای «مرجوح» - به ویژه از نظر بلاغی و جمال شناختی - می‌نشانده‌اند. راستی شگفت و بی‌بنیاد نیست که همواره بگوئیم این ضبط چون «درست‌تر» است از فردوسی است، یا چون «فصیح‌تر» است از حافظ است؛ یا چون رجحان آن دیگر ضابط هویدا شد، همانا از سعدی یا نظامی است؟! راستی نمی‌توان گمان - بلکه: باور - کرد که گاه جرقه‌ای در ذهن کاتب زده شود که به ذهن ما خطور نکرده باشد؟! آیا تاریخ امثال این رخداد را گزارش نکرده؟ و آیا از آنهمه کاتبان دانشور و فاضل و مفضل که در «ترقیمه»های نسخ نامشان را می‌بینیم و آنهمه وراق و رونویسگر که خود خانداندار مؤلفات فراوانند، خبری به ما نرسیده؟!^(۱۳)

از همینجا، از یکسو سُشت پایگی اصل قراردادن ادله درایتی و بلاغی و جمال شناختی را در تصحیح متون - چنان که بسیاری کرده‌اند و می‌کنند -، در می‌یابیم و از دیگر سو، پیچیدگی کار تصحیح را و ماندگی آن را به «غیب‌گویی»!! و این که مصحح چقدر باید محتاطانه و دست به عصا راه رود و در تغییر و تبدیل و تصرف بر خود سخت بگیرد تا کار صبغتی عالمانه بیاید «مینوی»ها و «بیزگردی»ها چه کشیدند و چه مایه رنج بردند و خون دل خوردند تا «کلیله و دمنه» و «نفثه المصدور»ها به بار بنشینند و باز به ذروه صحت و مقصدِ اعلیٰ نرسیدند و علامه فرزاد بر صفحه عنوان کلیله مینوی که به اجتهاد خود اصلاح و تحشیه کرده بود، سخن حافظ را دستمایه و دستاویز ساخت که: «... لیک این هست که این نسخه سقیم افتادست»!^(۱۴) پرورد نیفتیم... آقایان خرمشاهی و جاوید در مصداق جوئی همان نظری که از قول زنده یاد زریاب آورده‌اند (نیزنگر: ص هفده) و بدین عنوان که «کاتبان خود آگاهانه و یا ناخودآگاهانه، ضبط مأنوس (جدیدتر) را جانشین ضبط غریب (کهن‌تر) می‌کنند، نه بالعکس»، نوشته‌اند: «یعنی «کاوین» را به «کابین» و «ساروان» را به «ساریان» تبدیل می‌کنند، نه بالعکس. مقال دیگر در این مورد کاج / کاجکی، در برابر کاش / کاشکی است.» (همان ص).

این نگرش مبتنی است بر این پیشفرض که لزوماً «کاوین» و «ساروان» و «کاجکی» برای کاتب، غریب و به ترتیب - از «کابین» و «ساریان» و «کاشکی»

نامأنوس‌تر بوده‌اند و در سیر زبان فارسی، کهن‌تر بشمار می‌روند. چنین پیشفرضی هم مستلزم نادیده گرفتن بحثهای گونه شناختی است و به تعبیر دیگر از این منظر، «گونگونی»، تنها به «خط طولی» تاریخ زبان فارسی محدود می‌شود و در «خط عرضی» مطرح نمی‌گردد.

زبان فارسی، از دیر باز تا کنون، نه تنها در برشهای طولی انواعی داشته، در زمان واحد، گونه‌های مختلفی را دارا بوده که از حیث دستور و واژگان و پسندهای بلاغی، دیگرسانیهایی بنیادین داشته و دارند و هیچ مستبعد نیست همانقدر که «کابین» برای کاتبی در اصفهان قرن نهم آشنا بوده باشد، در سمرقند یا خجند برای کاتبی غریب و نامأنوس و از این رو کاتب خجندی ریخت «کاوین» را که - فرضاً در گونه زبانی وی مأنوس‌تر بوده - بدل «کابین» ساخته باشد.

در اینجا مفهوم اصل راست آمده و ضبط «دشوار»تر و «مهجور»تر به «ساده»تر و «معمول»تر تبدیل شده؛ ولی «ساده» و «معمول» یا «دشوار» و «مهجور» بودن، در این ساحت، بکلی نسبی و از یک گونه زبانی به گونه دیگر متغیر است و دستنوشته‌های دیوان حافظ یا متون دیگری مانند آن، در بلاد مختلف و حالات گوناگون کتابت می‌شده‌اند: واژه‌ای که در یک حوزه مهجورست، در حوزه دیگر رائج می‌باشد و لفظی که جایی بعدها مستعمل شده، در جای دیگر پیشترها از یاد رفته و... .

از همین حیث بود که دکتر علی رواقی - بدرست - بر شیوه دکتر جلال خالقی مطلق در تصحیح شاهنامه خرده گرفت و نشان داد مطلقاً «کاول» را کهن‌تر از «کابل» پنداشتن و «گوسپند» را دشوارتر از «گوسفند» انگاشتن، پذیرفته نیست.^(۱۵)

شاهد مؤید ما در این مقام، خود، این نکته است که اگر بپذیریم بخشی معتنا به از دیگرسانیهایی دستنوشته‌های دیوان خواجه، از همین غرابت یا عدم غرابت‌ها و مأنوس گردانی‌ها برخاسته است، با توجه به



آن که در فاصله کوتاهی سه چهار دهه اینهمه دیگر سانی فراهم آمده و زبان فارسی در خط طولی ممکن نیست چنین دگرگونیهای ژرف و گسترده‌ای در این فاصله سی چهل ساله به خود دیده باشد، باید ناهمگونیهایی اساسی را در قلمروی فارسی در زمان واحد بپذیریم و به نسبت غرابت‌ها و دشواریها نیز تن دهیم.

مصححان و متن پژوهان که در این عرصه لغزیده‌اند، معمولاً زمان و دریافت خویش را ملاک این سنجش و نسبت قرار داده‌اند.

به همین می‌ماند، داوری بر بنیاد دریافت‌های بلاغی اینزمانی که در تصحیح متون قدیم حقیقتاً لغزش آفرین است، زیرا بی تردید معیار بلاغی در زمانهای مختلف مختلف‌اند (۱۶).

مصححان محترم آنجا که درباره دگرسانی «شایسته / مستوجب» در مصراع «ای بسا خرکه که مستوجب آتش باشد»، نوشته‌اند: «با آنکه «شایسته» ی فارسی خوشاهنگ تر و با آتش همخوانتر است اما «مستوجب» یک نوع تنبیه و مکافات را می‌رساند که شایسته نمی‌رساند.» (ص ۲۰۶)، شاید به همین دام گرفتار آمده‌اند؛ زیرا که لزوماً بار معنایی این دو واژه و حوزه احساسی شان، به فرض صحت آن داوری برای این زمان، در ششصد هفتصد سال پیش ازین نیز چنین نبوده.

در مصراع «بر این رواق زبرجد نوشته‌اند به زر» هم که نسخ خانلری و نیساری و سایه «برین (= بر این)» و قزوینی «بدین» داشته، «بر این (= برین)» را اختیار کرده و نوشته‌اند: «این ضبط بر ضبط قزوینی (بدین رواق) ترجیح دارد. زیرا نکته و حدیث و شعر و شعار و غیره را برچیزی می‌نویسند، نه به چیزی.» (ص ۲۳۳).

هر چند با غایت این داوری - یعنی ترجیح «برین» بر «بدین» - همداستانم ولی نفس و فرآیند داوری را از همان جنس پیشگفته می‌دانم که بیشتر بر بلاغت اینزمانی تکیه دارد و به معانی و کاربردهای گوناگون و رنگارنگ «به / بد» در فارسی قدیم - خاصه تا سده دهم، و به طور اخص تا سده‌های هفتم و هشتم - عنایت کافی می‌ذول نمی‌نماید. از اصول اصیلی که مصححان دیوان حافظ و ناقدان آن، پیرامونش گشته‌اند و بدان توجه داده، یکی آنست که - قاعدتاً و چنان که از جنس و فصل برخی دگر سانیهای دستنوشتهای دیوان به ذهن خطور می‌کند - خواجه رندان جهان‌گاه در شعر خود تصرفی می‌کرده و اصلاحی می‌نموده و لفظی یا مصرعی را بدل می‌ساخته.

در مقبولیت این اصل و اصالت آن گفتگویی نیست ولی در کاربرد و وجهه عملی اش گفتگوهاست؛ چرا که تمیز این که کدام دگرسانی، حاصل بازنگری خود حافظ است، پس دشوار و در هاله‌ای از ابهام است. آقایان خرمشاهی و جاوید در مقدمه مرقوم

فرموده‌اند: «... حافظ شعر خود را ویرایش می‌کرده است، مثلاً «بنت العنب» را به «آن تلخوش» تبدیل می‌کرده است. یا «با دوستان تلطف با دشمنان مدارا» را که در بعضی از قدیمترین و اصلترین نسخه‌های خطی دیده می‌شود، به «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» تبدیل کرده است، یا «به بند و دام نگیرند مرغ دانا را» به «به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را» تغییر داده است که صناعت تر است و تبدیل به احسن است یا فی المثل: «حکایتست که عقلش نمی‌کند تصدیق» را به صورت «تصور است که عقلش نمی‌کند تصدیق» اصلاح کرده است.» (ص پانزده).

از سیاق سخن بر می‌آید که نویسندگان محترم، نمونه‌ها را نه بر سبیل طرح فرض و مفروض، بلکه به عنوان نمونه‌های راستین بازنگریهای حافظ آورده‌اند که البته - بمانند داوریشان حول «وصف رخساره خورشید زخفاش مهرس» (ص ۲۵۳) - پذیرفتنی نمی‌نماید و دست کم این بنده، در محدوده آگاهیهای اندک خویش، از اثبات چنین نسبتی ناتوان است؛ ولی نفس این که پژوهندگان ارجمند بدین اصل اصیل انعطاف آخرین عنایت کرده‌اند و آن را رکنی از بنای نگرش مصححان‌شان به اشعار حافظ ساخته‌اند، ارج نهادنی است.

به هر روی، اکثر حافظ پژوهانی که برخی دگرسانیها را نتیجه دستبرد و بازیابی و بازنگاری خود حافظ دانسته‌اند، این اصل را محمل توجیه وجود ضبطهایی کم تراش و درشتناک خواسته‌اند که در دستنوشتهای اقدم یافت شده و این اگرچه از نظر مفهومی درست می‌باشد، از دیدگاه مصداقی اشکال خیز است. شاید بی‌پرواترین حافظ پژوه در حکم به چنین مواردی آقای علی محمد رفیعی باشند در تصحیح خودشان (۱۷) که مع الاسف این جنبه پژوهش ایشان هم بر مبانی مقبول متن شناختی استوار نمی‌گردد. هرچند در اصول پژوهش آقایان خرمشاهی و جاوید، مانند این که «جمله یا عبارت هر چه طبیعی تر و دستوری تر باشد، احتمال صدورش از حافظ بیشتر است» (ص چهارده) یا «تلفظ عادی و طبیعی کلمات، به شرط آنکه وزن شعر اجازه بدهد، بر تلفظ تغییر یافته بی‌دلیل، ترجیح دارد» (ص پانزده)، مناقشه‌هایی رواست، ولی روی هم رفته آیین مندی کار را باید ستود. برخی حافظ پژوهان معاصر چون آقای دکتر سلیم نیساری (در مقدمه تی. برتدوین غزلهای حافظ) و استاد سایه (ابتهاج) (در پیشگفتار حافظ به سعی سایه)، حتی انکارناپذیر بر گردن فرهیزش تصحیح دیوان خواجه و آیین مند شدن آن دارند. هر چند با شیوه و حاصل بررسی آقای علی محمد رفیعی موافقت زیادی ندارم، از مقدمه ایشان هم بر تصحیح خودشان (۱۸) باید یاد کرد که حکایتگر بهائی است که به روشمندی در تصحیح

شعر حافظ داده‌اند.

تصحیح آقایان خرمشاهی و جاوید هم از حیث ابتناء بر آیین مندی ویژه چشمگیریست و البته میزان بر صواب بودن روش و کامیابی در اجرای آن بحثی دیگرست و جای دیگر نشیند. طبعاً چنین بحثی را در نقد مورد به مورد تصحیح و قرائت گزینی آقایان جاوید و خرمشاهی باید دنبال کرد که ما در اینجا، به عنوان نمونه، به چند مورد از آن می‌پردازیم.

۱) شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

نسخ خانلری و نیساری و جلالی - نورانی و سایه

دارند: «وقت پرست»، مصححان مرقوم فرموده‌اند: «حافظ «وقت شناس» دارد، اما وقت پرست نداند. اما به هر حال ضبط مقبولی است. به ویژه آنکه پشتوانه نقلی خوبی هم دارد. و وقت پرستی و اغتنام فرصت از معانی و مضامین مانوس شعر حافظ است.» (ص ۶۰). همانگونه که خود گفته‌اند «وقت پرستی... از معانی و مضامین مانوس شعر حافظ است»، پس چرا «حافظ... وقت پرست ندارد»؟ اگر بدین معناست که در شعر حافظ جز اینجا این واژه به چشم نیامده، البته دلیل مقبولی نیست؛ چرا که همه بزرگان ادب حتی صاحب مثنوی و خدانوگار شاهنامه نیز واژه‌هایی با «چند آمد» (۱۹) اندک و حتی یک بار کاربرد دارند و...

به پندار بنده، صفت «وقت پرست» برای «صوفی» ای که حافظ می‌گوید و به تعبیر قدما (۲۰) «ابن الوقت» است (۲۱) و «وقت» را مغنم می‌دارد، جداً مناسب است و «وقت پرستی» با اغتنام وقت و ابن الوقت بودن تناسب بیشتر دارد تا «وقت شناسی». وقت نزد صوفیان «حالی که بر بنده غالب است و به گذشته و آینده تعلق ندارد، و آنچه بریند وارد می‌شود و در او تصرف می‌کند و بنده به حکم آن از خوف یا حزن یا فرح رها می‌شود» (۲۲) است و می‌بینیم که این معنا چه مایه مستعد «وقت پرستی» صوفیان است - یعنی مترصد «وقت» بودن.

گذشته از همه اینها، راستی، «صوفیان باده پرست» را چه می‌شود؟

۲) عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نشود باده پرست

نسخ عیوضی - بهروز و خانلری و جلالی - نورانی

دارند: «عارفی را که چنین ساغر شبگیر دهند». نیساری هم در آغاز مصراع «عارفی را» دارد.

مصححان گرامی نوشته‌اند: «سراپای غزل عاشقانه است و هیچ کاری با عارف ندارد و «عاشقی را» البته بهتر است.» (ص ۶۲).

می‌نویسم: اگر بیت بعدی (یعنی: بروای زاهد و بر دُر دکشان خرده مگیر/ که نداند جز این تحفه به ما روز الست) را، ادامه سخن همان دلبر «زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست / پیرهن چاک و غزلخوان و

صرافی در دست» بدانیم، خالی تر از تناسب نیست که دلبر شوخ شیرین کار که خواجه را واجد مشرب زهد و دیانت قلمداد می‌کند، وی را - بجد یا طنز - «عارف» نیز بنامد و راستی کاربرد لفظ «عارف» یا «صوفی» یا... با عاشقانه‌گی یک غزل منافاتی ندارد. تناسب «عارف» آنگاه دو چندان می‌نماید که واژگان «کافر» و «باده پرست» را در تقابل با آن، در همان بیت ملحوظ کنیم. افزون بر آن «عاشق» در بیت پیشین (یعنی: سر فرا گوش من آورد به آواز حزین / گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست) هم آمده و تکرار لفظ از لطف سخن می‌کاهد.

۳) در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما یا حسن دوست

خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت مصححان دانشمند نوشته‌اند: «همه نسخه‌ها همین ضبط را دارند. آقای محمود رکن بر آنند که نیاز متعلق به عاشق / عاشقان و ناز و حسن متعلق به معشوق است. لذا اینها را نمی‌توان مترادف به کاربرد و هر دو یا هر سه را به عاشق / عاشقان نسبت داد. به نظر می‌رسد حق با ایشان است. اما چون پشتوانه نقلی - ولو در حد یک نسخه - ندارد، حق نداشتیم متن را تغییر بدهیم. قرائت قیاسی و پیشنهادی ایشان چنین است: در نمی‌گیرد نیاز ما و ناز و حسن دوست» (ص ۱۰۴).

می‌نویسم: گمان می‌کنم نسخه‌ها در حفظ «لطف سخن حافظ» امین بوده باشند و حافظ هم «ناز» و «نیاز» را نه مترادف، بلکه با آگاهی از همان تقابلی معنایی ویژه‌شان آورده باشد.

خواجه می‌گوید که هر تیر تدبیر که از سرپنجه عشق گشوده، ناکار گشته و چه «ناز» و چه «نیاز» در جلب محبوب مؤثر نیفتاده است.

ضمناً دانستنی است منطبق رفتار عاشقانه در سراسر تاریخ ادب فارسی یکسان نبوده و یک عاشق بر چکاد غزل عراقی، در تغزل سبک خراسانی این لطف و ظرافت رفتار را ندارد و اصلاً در غزل اصفهانی (هندی) اینقدرها کشته مرده معشوق نیست! از این رو نباید با تغزل فارسی با نگاهی قالبی مواجه شد.

۴) من اگر نیکم و مگر بد تو برو خود را باش

هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت مصححان گرامی، درباره ضبط نسخه‌های عیوضی - بهروز و خانلری - که «خود را کوش» بوده، نوشته‌اند: «این ضبط خالی از وجاهت و وثاقت نیست» و درباره ضبط نسخه جلالی - نورانی - که «خود را گوش» بوده - : «این ضبط هم بی‌وجه نیست» (ص ۱۰۶).

می‌نویسم: وجهی ترین و موثق ترین ضبط از این میان همین «خود را گوش» است.

نمی‌دانم نخستین بار چه کسی این قرائت را مطرح ساخته، ولی مسلماً مرحوم استاد مجتبی مینوی در حاشیه کلیله و دمنه (در یکی از دو قرائتی که برای این بیت آورده) از پیشگامان است.^{۲۳}

مرحوم استاد نورانی وصال در مقاله‌ای در گلچرخ^{۲۴}

صحت این ضبط را مورد تشکیک قرار داد و دکتر علی رواقی در پاسخی مستدل - که مورد پسند خود مرحوم نورانی هم واقع شده بود - در همان مجله^{۲۵} درباره صحت و اصالت این ضبط و مشتقات مصدر «گوشیدن» داد سخن بداد. شاید مرحوم نورانی پس از آن گفتگوی قلمی، این ضبط را برای متن مصحح خود اختیار کرده باشد.

به هر روی، ضبط «خود را گوش» (از گوشیدن) در اوج آرکائیزم (archaism) متنی چون دیوان حافظ است و بنابراین گوهر همان قاعده که مصححان محترم دیوان از مرحوم زریاب استفاده کرده‌اند، سخت برگزیدنی.

۵) گر می‌فروش حاجت رندان روان کند

ایزدگنه ببخشد و دفع بلا کند مصححان محترم، با توجه به این که عیوضی - بهروز، خانلری و جلالی - نورانی «دفع ویا» ضبط کرده‌اند، نوشته‌اند: «... جای قی و اسهال و حصه و ویا در غزل آن هم در مطلع غزل نیست. حتی اگر ثابت شود که شراب دافع ویاست، جای آن در تحفه حکیم مؤمن است نه در صدر غزل حافظ...» (ص ۲۴۰).

می‌نویسم: اینگونه داوری از پایگاه این ارجمندان بدور باد! چه یادآور شیوه داوری احمد شاملو در باب «جان جهان / جان و جهان» است.^{۲۶}

حاجتی نمی‌بینم درباره واژه «ویا» در این جایگاه روشنگری کنم: زیرا استادم، دکتر علی رواقی در نوشتاری به نام «شب تاریک و بیم موج و...»، در این باب داد سخن داده‌اند^{۲۷} و از آنجا معلوم می‌توان کرد که «ویا» در اینجا اعم از باعث قی و اسهال و... است و کار زنده‌یاد خانلری و برخی دیگر مصححان اختیارگر این ضبط سنجیده‌تر از آن بوده که وانموده شده.

۶) بخت حافظ مگر از این گونه مدد خواهد کرد

زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود عیوضی - بهروز و خانلری و نیساری و جلالی - نورانی «مدد خواهد کرد» ضبط کرده‌اند و مصححان گرامی این تصحیح چنین داوری نموده‌اند: «ضبط قزوینی درست‌تر است. با مدد فعل کردن می‌آورند. طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف. در بیت دیگر خواجه: بخت از مدد دهد که کشم رخت سوی دوست خواجه خواسته است از موسیقی کلام مدد و دهد و بخت و رخت گونه‌ای هماهنگی ایجاد کند و گرنه اینجا هم مدد کند می‌گفت.» (ص ۲۶۸).

می‌نویسم: اولاً، چنان که خود شاهد ناقض را آورده‌اند، با «مدد» هم «کردن» به کار می‌رود و هم «دادن»؛ و از این رو استدلال «با مدد فعل کردن می‌آورند»، مفید حصر نیست. ثانیاً، در «طالع اگر مدد کند...» هم می‌بینیم که حافظ «د» (ad) را در پایان هر دو کلمه به هماهنگی آورده. ثالثاً اگر می‌گفت: «بخت از مدد کند که کشم رخت سوی دوست» باز هماهنگی «د» (ad) در پایان دو کلمه - و نیز شاید یک کاف افزون‌تر در سماع کافها! - حاصل می‌شد.

باری برخی ممیزات روش تصحیح آقایان جاوید و

خرمشاهی، خاصه برای دیوان حافظ، بسیار سودمند و کارآمد است.

«تصحیح تفسیری»^{۲۸} از انواع تصحیح است که در آن مصحح «باید هم اصول روش خود را شرح دهد و هم دست کم در موارد مهم، چرایی‌های درستی یا نادرستی ضبطی را که سبب گزیدن آن در متن یا افکندن آن از متن بوده‌اند برشمارد».^{۲۹}

تصحیح آقایان جاوید و خرمشاهی گونه‌ای تصحیح تفسیری است که در آن در مواردی که به نظرشان مهم بوده، علت رد یا قبول ضبطها را توضیح داده‌اند و امید داریم قلمی را که برای این تصحیح و قرائت گزینی انتقادی (و تفسیری) برداشته‌اند، بر زمین نهند و جامع تفاسیر قرائت گزینانه مطرح شده حول دیوان حافظ را که از وزانتی برخوردارند، ترتیب دهند؛ زیرا، طی چند دهه اخیر در مجلاتی مانند یغما، سخن، نشر دانش، آینده، کلک، گلچرخ، آینه پژوهش و...، تفسیرهای قرائت گزینانه خوبی درباره ضبطهای حافظ ارائه شده که خوبست این تفاسیر و تفاسیل با شیوه‌ای یکدست و دانشمندی در ذیل دیوان جای‌گیر شوند تا کار بر ناقدان و مصححان و شارحان و خوانندگان ژرفا طلب آسان شود.

شاید این کتاب از وجهی یادآور کتابهایی استدلالی باشد که فقیهان مسلمان در شاخه «خلاف» رقم زده‌اند و در آنها اختلاف آراء فقیهان و ارباب مذاهب را در پُرسشنامه‌های ریز و درشت فقهی باز نموده و عیارسنجی و ارزیابی کرده‌اند.

*

از نکات جالب تصحیح آقایان خرمشاهی و جاوید آنست که در پی همداستانی تصنیف نبوده‌اند و عاقبت هم جایی هست که توافق نکرده باشند:

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی

عیش بی‌یار مهنا نشود یار کجاست در حاشیه نوشته‌اند: ضبط قزوینی «مهنا» ایه جای «مهنا» است و یکی از دو مصحح حاضر (هاشم جاوید) بر آن است که همین ضبط قزوینی درست است...» (ص ۲۷).

این به پندار صاحب این قلم نمودی مبارک از طبیعی بودن همکاری و برکناری‌اش از تصنع و تکلف است: راستی مگر ممکن است دو مصحح در تصحیح متنی چون دیوان حافظ، هیچ اختلاف نظری نداشته باشند؟!

مقدمه فاضلانته این تصحیح فوائد و اخبار نگریستی مختلفی در بر دارد.

از اخبار نگریستی مندرج در مقدمه این کتاب، آگاهی‌های مربوط به دو دست‌نویس دیوان حافظ، یکی مورخ ۸۰۳ و دیگری ۷۹۱ ه.ق.، می‌باشد:

«... هم اکنون دو تن از فضلا دست در کار تصحیح نسخه‌ای که انگاشته می‌شود در سال ۸۰۳ کتابت شده، هستند. یا خرمشاهی در کار بررسی صحت و اصالت نسخه‌ای مکتوب به سال ۷۹۱ ق. (یک سال قبل از

فوت حافظ) است که دوست فرزانه فرهنگپور و جناب حسن انوشه، اخیراً نسخه عکسی آن را از هند به ایران آورده است.» (ص ۱۱).

هرچند بی‌اعتباری برخی از این تاریخها در هر پژوهشگری - و حتی خود استاد خرمشاهی^{۳۰} - نوعی بدبینی به نسخه‌های اقدم‌نمای تازه مکشوف یا مخفی و دور از انظار پدید آورده، امیدوارم پژوهندگان محترم آگاهی‌های جامع‌تر و تفصیلی‌تر از این دو دست‌نوشته نشر کنند تا بدانیم آیا دست‌نوشته ۸۰۳ همانست که به کوشش یکی از تاریخ‌پژوهان معاصر در تهران در آستانه انتشار است؟ یا...

*

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در پیشانی نقدی که بر تصحیح زنده یاد خانلری نوشت، این ماجرای تصحیح و نقد و بررسی دیوان را «ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ» خواند^{۳۱} و حق با او بود.

بگذارید تا در وصف شعر حافظ، تعبیری نغز از خود خواجه وام‌کنم^{۳۲} و بگویم سروده‌های او همانا تجلی «کرشمه جادو»ست بر «ذهن و زبان حافظ»؛ و هرکس قرآنی و روایتی از سخن خواجه اقلیم غزل بر می‌گزیند و در می‌اندازد، ازین کرشمه طرحی می‌زند و نقشی می‌آفریند.

باز جای این پرسش باقی است که خواجه زندان جهان، از اینهمه گفت و شنید و رد و قبول، کدامیک را می‌پسندد و به گفته خویش نزدیک‌تر می‌داند؟

می‌دند هرکسش افسونی و معلوم نشد

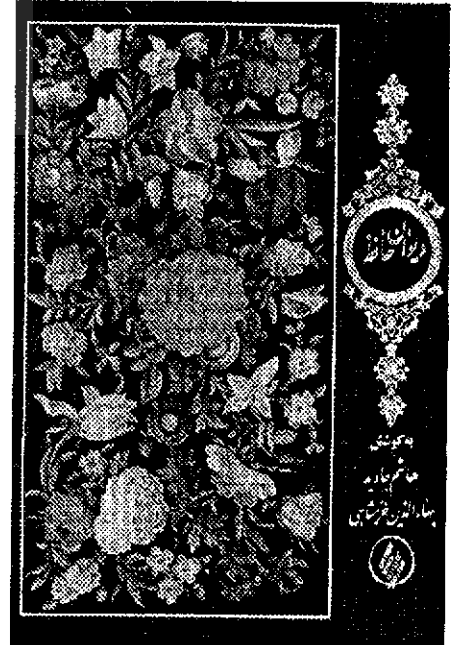
که دل نازک او مایل افسانه کیست؟

«حافظ»

یادداشتها:

۱- فرهنگ اشعار حافظ، احمدعلی رجایی بخارانی، چ ۲ (با اضافات)، ص ۱۳.

۲- از دیگر آثار ایشان است در حوزه حافظ پژوهی: شرح عرفانی غزل‌های حافظ (تصحیح) / با همکاری آقایان کورش منصور و حسین مطیعی امین، دیوان حافظ (تصحیح) / بر بنیاد دست‌نوشته خلخال، برگزیده و شرح غزل‌های حافظ (با همکاری مهرداد نیکام).



۳- حافظ جاوید اخیراً با افزایش‌هایی از سوی نشر و پژوهش‌فرزان به چاپ دوم رسید.

۴- نیازی نیست به شناساندن مقام شاعری استاد جاوید برای خوانندگان ادب‌پژوه بپردازم؛ شاید آنان نیز چون من دروغ و سُکر حاصل از «بیرخرد» آقای جاوید را (که مرحوم یوسفی هم در چشمه روشن نقل کرده) تجربه کرده باشند!

۵- نسبت بدانچه برخی مصححان و متن‌پژوهان عمل می‌کنند.

۶- نظامی گفته است:

هرچه خلاف آمد عادت بود

قافله سالار سعادت بود

و خواجه سروده:

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
راقم این سطور، مقالته به نام «خلاف آمد عادت در تصحیح متون» پرداخته و به خاطره ارجمند استاد زنده‌یاد میر جلال‌الدین محدث ارموی قدیم داشته و چند سال پیش که احتمال تدوین یادنامه‌ای برای ایشان می‌رفت، به فرزند ایشان، جناب میرهاشم، سپرده است.

امیدوارم دیر نباید که آن مقاله را با تصرفی جزئی به چاپ برسانم.

۷- چاپ سوم این اثر (غزل‌های خواجه حافظ شیرازی) به سال ۱۳۶۷ ه. ش. از سوی انتشارات معین نشر یافت.

۸- نگر: مقالات فرزنان، به اهتمام احمد اداره‌چی گیلاتی.

۹- استاد زنده‌یاد مجتبی مینوی که آهنگ تصحیح مشترک دیوان حافظ را با مرحوم خانلری داشت، در مصاحبه‌ای که به سال ۱۳۵۲ ه. ش. از او - در «کتاب امروز» - منتشر شد، گفت:

«مرحوم میرزا محمدخان قزوینی نسخه‌ای را به دست آورده بود که در آن زمان قدیمی‌ترین نسخه‌ها بود، و پس از آن هم ما اقل دوازده نسخه دیگر پیدا کردیم که از آن نسخه هم قدیمی‌تر است و هرچه به نسخه‌های قدیمی‌تر دسترسی پیدا می‌کنیم می‌بینیم که شعر حافظ قشنگ‌تر است...» (کتاب شناخت، کتابخانه طهوری، ص ۶۴).

۱۰- درباره این ضیاء، به تفصیل، در رساله‌ای با عنوان «ساقیا لطف نمودی...» سخن گفته‌ام که هنوز به چاپ نرسیده.

این رساله را چند سال پیش، وقتی قرار بود مجموعه‌ای از نقد و معرفی‌های حافظ به سعی سایه در یک جلد انتشار یابد، به تشویق استاد بهاء‌الدین خرمشاهی نوشتیم و اگر عمر برقرار و بخشش ایزدی یار باشد، دیر یا زود، به جایش خواهیم سپرد.

۱۱- بر سر تعبیر «حافظانه بودن» (در این کاربرد) میان مرحومان دکتر حسینعلی هروی و مسعود فرزاد مناقشتی رفته است که در مقالات حافظ مرحوم هروی و همچنین مجموعه‌ای از مقالات حافظ پژوهانه مرحوم فرزاد که به اهتمام آقای دکتر رستگار فسایی در شیراز منتشر شد، آمده.

۱۲- این مقاله‌ها را بنگرید در: مجله کیهان فرهنگی، س ۶، ش ۱۱ و ۱۲ و س ۷، ش ۱ و ۲.

۱۳- مرحوم مینوی، جایی درباره تصحیح شاهنامه سخن گفته و چنین بیان داشته است: «بعضی از ابیاتی که دیگران به شاهنامه الحاق کرده‌اند بسیار محکم است و اگرچه از فردوسی نباشد نمی‌توان گفت که از سایر شعرهای فردوسی سست‌تر یا پست‌تر است مثل این بیت:

منم عیسی آن مردگان راکنون

روان‌شان به مینو شده رهنمون

انسان افسوس می‌خورد کسی که می‌توانسته است چنین شعری بسازد چرا خود در صدد سرودن یک داستان حماسی برنیامده است و شعرهای محکم خود را به فردوسی نسبت داده است؟»

(مینوی و شاهنامه، بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۶ ه. ش، ص ۱۱۱).

۱۴- عکس صفحه اول این نسخه که بیت خواجه:

چشم سودای تو خود عین سواد سحرست

لیک این هست که این نسخه سقیم افتادست

به قلم علامه فرزنان بر آن نوشته شده، در مجله کلک به چاپ رسیده است.

۱۵- بنگرید به مقاله‌های مذکور در پی‌نوشت ۱۲.

۱۶- تفاوت‌های برداشتها و پسندها و معایب بلاغی و جمال شناختی را، از جمله در موسیقی شعر و صور خیال در شعر فارسی استاد دکتر شفیعی کدکنی، می‌توان دید.

۱۷ و ۱۸- چاپ قطع کوچک این تصحیح را انتشارات قدیانی و قطع بزرگ را نشر ستارگان انجام داده است.

۱۹- واژه «چندآمد» را استاد محمدجان شکوری، پژوهنده تاجیکستانی، به جای «بسامد» - در نشستی که در محضرشان بودیم - پیشنهاد می‌کردند.

۲۰- آشکارست که «ابن الوقت» به معنای سوء «فرصت طلب سودجو» کاربردی امروزی است و مورد نظر ما نیست.

۲۱- مولانا جلال‌الدین گفته است:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق

۲۲- مبانی عرفان و احوال عارفان، دکتر علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، ص ۸۷۸.

نظام‌الدین تبریزی قندهاری پوشنچی گوید:

«الوقت و هو ما غلب علی العبد من الأحوال. و لذا قيل: الصوفی ابن وقت. [علم الوقت موقف الثانی من منازل الثامن یقال له الولایات.»

(قواعد العرفاء و آداب الشعراء، به اهتمام احمد مجاهد، ج ۱، ص ۶۱).

۲۳- مع الأسف هم اکنون دیوان حافظ چاپ مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی را پیش دست ندارم؛ آنجا را هم - خصوصاً چون مرحوم مینوی در تصحیح آن شرکت داشته - باید دید.

۲۴- مجله گلچرخ، شماره ۴.

۲۵- مجله گلچرخ، شماره ۵.

۲۶- در نقدی که بر تصحیح زنده یاد خانلری در مجله دنیای سخن نوشت.

۲۷- ماهنامه کلک، ش ۱۹-۲۱.

۲۸- تعبیر «تفسیری» را در این مقام، استاد دکتر جلال خالقی مطلق به کار برده‌اند؛ نگر: شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ضمیمه دفتر یکم، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش، ص ۱۰.

۲۹- مأخذ مذکور در پی‌نوشت پیشین، همان ص.

۳۰- نگر: مقاله «حقیقت ستیزی مؤدبانه»ی پیشگفته.

۳۱- آن مقاله را نگر در: درباره حافظ، به کوشش نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی؛ و: ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، (مجموعه مقالات) دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، انتشارات یزدان.

۳۲- خواجه تعبیر «کرشمه جادو» را که در اینجا از او وام می‌کنیم، در این بیت به کار برده است:

تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز

بنیاد بر کرشمه جادو نهادیم